

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# فرستے برای پروانگے

محمد رضا زادہ ہوش

کانال تلگرامی

اندیشہ فردا

۱۴۰۰

به  
امام زمان

شناسنامه کتاب

فرصتی برای پروانگی

محمد رضا زاده هوش

اصفهان: اندیشه فردا

انتشار نخست

مهرماه ۱۴۰۰

۷۲ص، رقعی

## پیش‌گفتار

کمی به خودت برس. آن قدر سرم شلوغ بوده است که وقت نکرده‌ام به خودم برسم. این جملات را شنیده‌ای، خود چيست، و رسيدگی به خود چيست؟ چیزی در حد حمام کردن، کرم زدن به پوست، خوردن، و استراحت. راه مینوی، شناخت خود حقیقی و راه‌های رسیدگی به آن است.

## مقدمه

حکومت‌ها چه‌گونه سرنگون می‌شود؟ مردم یک روزی می‌بینند نمی‌توانند این-گونه ادامه مسیر دهند. ولی آدم‌ها کم‌تر ممکن است به انقلابی درونی بپردازند. تغییر مسیر، همواره صورت می‌پذیرد. دانش‌آموز، دانش‌جو می‌شود. دانش‌جو، کارمند می‌شود. ممکن است محل کار و محل زندگی ما تغییر یابد؛ ولی انقلاب درونی، کم‌تر انجام می‌شود؛ چون جامعه، کلیت ما را تأیید می‌کند، و ما به همان سویی می‌رویم که تأییدگران برای ما تعیین کرده‌اند. ما خود را سرکوب کرده‌ایم تا انقلابی روی ندهد. خودشناسی، شناخت خود از ناخود است. شاه را از چاه بیرون می‌آوری، و غاصبان را از تخت به زیر می‌کشی.

## برای جنگ

مغازه‌دار برای مشتری، توضیح می‌دهد که سر سفره غذا باید چه کنی تا خانواده، پررو نشوند، کاسه پرگوش را در برابر تو بگذارند، نه کاسه پر از پلاس را. خانم‌ها جلسات خودشان را دارند، بچه‌ها در مدرسه، شوخی‌های تازه‌ای یاد می‌گیرند. دایران، داخل دفتر می‌نشینند، و از آخرین دستاوردهای خود برای رام کردن بچه‌ها می‌گویند، و ناظم‌ها گویی خاطره‌ای جز تنبیه بدنی دانش‌آموزان ندارند. هنگامی که همه اعضای خانواده، در خانه هستند، گویی برای جنگ، دور هم جمع شده‌اند. میهمانی خانوادگی، جنگی از نوعی دیگر است، اعلام شغل جدید آقا، درآمد این ماه خانم، و رشته‌ای که فرزند در آن پذیرفته شده است، مانند پتکی بر سر دیگران فرود می‌آید. کسانی که به صورت دائمی در لباس رزم به سر می‌برند، و در حالت آماده‌باش هستند، و چه هنگام زندگی می‌کنند؟ این، چیزی است که روزه‌روز برای جنگ‌جویان، دشوارتر می‌شود.

در اهمیت رییس جمهور یک کشوری گفتند که او متولد پس از جنگ جهانی است. توجهم جلب شد، بدون آن که معنی آن را در آن سال‌های آغاز جوانی دریابم. نکته پراهمیتی بود. استاد فلسفه‌ای بود که من را برای شاگردی خود برگزید؛ چون دوست داشت برای افرادی تدریس کند که متولد پس از یک واقعه باشند. واقعه‌ای که او از آن آسیب جدی دیده بود. من آن شرط را داشتم؛ ولی آیا می‌توان گفت وقایع بعدی، بر من اثر نامطلوب نداشته است؟ آیا جنگ‌ها آن قدر اندک هستند که پس از جنگ جهانی، اطمینان داشته باشیم، همه جا صلح برقرار بوده است، و مردم در سایه صلح برآمده‌اند؟

## مانند کودکے

تعویض آسفالت یک گذر ممکن است بر اثر ریشه‌های سطحی درختان، به درازا بکشد. آبیاری سطحی، موجب گسترش ریشه درختان در سطح می‌شود. درخت به تناسب سن و سال خود باید آبیاری شود، و انسان نیز این گونه است؛ اما می‌خواهد مانند کودکی، بازی کند. آنچه برای خود در نظر گرفته- ایم، تغذیه جسم و در نهایت، ذهن است، و روح ما در تب و تاب گرسنگی و تشنگی نمی‌تواند رشد کند.

## آموزش جدی

توسعه در کشور ما به شدت با محیط زیست، درگیر است. درخت‌ها بر اثر بی‌آبی و یا گسترش گذر، قطع می‌شود. کاشت درخت در حیاط کوچک، توصیه نمی‌شود، حیاط را می‌گیرد، تاریک می‌کند، و به پایه‌های ساختمان، آسیب می‌زند. یکی از مباحث مهندسی عمران، پی‌ریزی پایه‌ها در خانه‌ای است که درخت دارد؛ اما بحث هم‌زیستی با محیط زیست، نیاز به آموزش جدی دارد. حال با کنار گذاشتن مباحث روحانی، می‌توانیم به پروار کردن جسم و گسترش نفس پردازیم.



## ویران‌گری

افراد زیادی قصد ویران‌گری دارند؛ و از این میان عده‌ای نیت خود را به روشنی بیان می‌کنند، و عده دیگری، به ظاهر از آبادانی می‌گویند، و در عمل، ویران می‌کنند. مباحث عرفانی، جدای از این بحث نیست. یک حاکم می‌تواند عرفان را ممنوع اعلام کند، آن وقت، سازمان‌های جهانی، علیه او موضع می‌گیرند، و شاید همین مخالفت، باعث سقوط شود. حاکم دیگر، با ارائه عرفان تقلبی، و عارفان ساختگی، باعث نابه‌سامانی عمده‌تری می‌شود، و اگر کسی اعتراضی داشت، این‌ها خواهند گفت: خود ما گسترش دهنده عرفان هستیم. این‌جا ویرانی، از جنس آبادانی، و محدودیت، از جنس گسترش است.

## بدترین توهین

یک نفر بدترین توهین‌ها را می‌کند. فقط یک سؤال: آیا تو دریافتی من چه گفتم؟ اگر دریافتی، اگر گوش نمی‌دهی، اگر حوصله نداری درست بخوانی، اشکالی ندارد؛ ولی قضاوت نکن.

## تنها هستی

تنها رستوران می‌روی، حوصله‌ات سر نمی‌رود؟ تنهایی کافه نرو. تو چه جوری تنهایی سینما می‌روی؟ تنهایی قدم می‌زنی، احساس تنهایی نمی‌کشی؟ در پاسخ باید بگویی هنگامی که در اتاق ویژه بیمارستان بستری شوی، اگر با نیمی از مردم دنیا دوست، و با نیمی دیگر، خویشاوند باشی، باید تنها باشی؛ وقتی که تو را در گور می‌گذارند، تنها هستی. خیلی‌ها می‌توانند همایشی از نوحه‌های خود برپا کنند؛ ولی شمار کسانی که دلشان با آدم، یکی است، بسیار اندک است.

جلساتی داشتیم که هر هفته، در خانه یکی از دوستان برگزار می‌شد. شام‌های گران‌قیمت. در این جلسات، بخشی از وقت به خوردن صرف می‌شود، و خانواده‌ها اعتراض می‌کنند که چرا به خانه دیگری برای غذا می‌روی؟ یکی از بچه‌ها اعتراض بیش‌تری داشت، می‌چ او را گرفتیم. همو بود که این کار را با دادن آش رشته شروع کرده بود! از آن پس، قوانین سخت‌گیرانه‌ای گذاشتیم، و پذیرایی به چای و کیک، محدود شد. حضرت علی می‌خواهد به خانه دوستش برود، غذا می‌خورد، و می‌رود. غذا خوردن در خانه دیگری، ممنوع نیست؛ ولی او به یک دوستی خالص می‌اندیشد، امروز به روشنی پیداست که از دوستی‌ها کم‌تر چیزی به جا مانده است.

## فرار کرد

یک روز می‌خواستم چند تماس بگیرم؛ و در پی جایی بودم که شلوغ نباشد، و بتوانم گفت‌وگو کنم، و از دست دخالت‌گران در امان باشم. به بوستان رفتم، تقریباً خلوت بود. یک صندلی خالی پیدا کردم، و هنوز یک دقیقه از نشستن من نگذشته بود که یک نفر پهلوی من نشست، و روشن بود که می‌خواهد سر حرف را باز کند، همین که تماس گرفتم و گفتم: کلاس قرآن چه موقع شروع می‌شود؟ ترسید، و فرار کرد. کارهای نادرست بسیاری در بوستان انجام می‌شود، پیشنهادهای بی‌شرمانه‌ای داده می‌شود، و از همه بدتر، دخالت‌جویی- هاست.

## حذف اضافات

به طور معمول در چاپ‌های بعدی یک کتاب می‌نویسند: با اضافات. طنزپردازی نوشته بود: با حذف اضافات. ناشر، جنبه طنزآمیز این سخن را درنیافته بود. از سر عادت و نافهمی این که طنز، محدود به درون کتاب نیست، و می‌تواند بر جلد نیز جاری باشد. بگذریم، زندگی ما همان‌گونه که به اضافات نیاز دارد، به حذف نیز نیاز دارد. آن‌هایی که همین‌طور در پی اضافات هستند، در راه معنوی، به جایی نمی‌رسند.

## یک نوع رقابت

کتاب‌های کتاب‌خانه‌ات را بررسی کن. مقداری از آن‌ها مورد استفاده نیست. بخشی از آن‌ها نیاز تو بوده‌اند؛ ولی یک نیاز موقت و کوتاه‌مدت. گذراندن یک درس عمومی در دانش‌گاه. بعد از امتحان، به سوپی افتاده، و چه بسا کاربرد آن، تنها در شب امتحان بوده است. اما کتاب‌های غیر درسی، میان آن‌ها می‌توانی کتاب‌هایی را بیابی که برای نشان دادن، خریداری شده است. من از این چیزها سر درمی‌آورم. بدترین بخش زندگی ما این چشم و هم چشمی‌هاست، و چشم و هم چشمی در زمینه علمی، بدترین نوع رقابت است.

## حوصله شنیدن

روند دست‌یابی به یک مطلب پراهمیت را که از سال‌های دور در ذهن تو به جا مانده است، و کم‌تر کسی می‌داند، بررسی کن. پرسش در تو درونی شده بود، و این نبوده است مگر با نگاه داشتن پرسش در خود، تا بتوانی یک آدم حسابی را بیابی، و پرسش را با او مطرح کنی. پرسش‌هایی که با دیدن هر آدمی پرسیده‌ای، تو را به جایی نرسانده است. تو افزون بر پاسخ، در پی آدم حسابی نیز بوده‌ای. سرانجام آدم مورد نظر را یافته‌ای، در حالی که تشنه بوده‌ای، و حوصله شنیدن داشته‌ای.



## تمام وجود

یک نفر از شهری به شهر دیگر می‌رود تا از یک قطعه خوش‌نویسی، بازدید کند. در قدیم، خودرو نبوده؛ ولی او حتی حاضر نبوده است از وسایل آن زمان مانند درشکه استفاده کند. او به اندازه کافی، تشنه بوده است، و پیمودن این مسیر دراز با پای پیاده، تشنگی او را بیش‌تر می‌کرده است. قطعه را می‌دیده، در حالی که چیزی مانند دوربین عکاسی وجود نداشته است تا او عکسی از این قطعه تهیه کند. امروز دوربین عکاسی در دسترس است؛ ولی بسیاری از عکس‌ها نه به کار ما می‌خورد، و نه به کار دیگران. فضای مجازی پر از اطلاعات است، و دست آخر، آن چیزی که می‌خواهی، ممکن است دست‌یاب نشود. شاید عنوان، همان عنوان مورد نیاز باشد؛ ولی محتوا، نمی‌تواند تو را سیراب کند.

انسان، آن‌گونه می‌تواند تمام چیزی را که می‌بیند، بنوشد، و در سرتاسر وجود خود، ضبط کند. هر کسی ممکن است از حافظه تصویری برخوردار نباشد؛ ولی همگان می‌توانند آن‌چه را مورد نیاز است، در وجود خود، ثبت کنند. حال باید دید آن چیز ارزش دارد که ما تمام وجود خود را برای آن به کار بیندازیم؟

## جوراب اضافه

هوا سرد است، یکی از راه‌ها، پوشیدن جوراب اضافه است. دو جفت جوراب. خیلی‌ها سردشان است؛ ولی نمی‌پوشند؛ آیا در خلوت، کسی می‌آید ببیند تو چند جفت جوراب پوشیده‌ای؟ کسی در بیرون، کفش تو را بیرون می‌آورد تا ببیند چرا دو جفت روی هم پوشیده‌ای؟ آیا جوراب اضافه، جرم است؟ نه خیر، ما هستیم که از خودمان خجالت می‌کشیم. اما از گناه، خجالت نمی‌کشیم. حاضر هستیم پشت سر هم سیگار بکشیم. نه در خلوت که در برابر دیگرانی که ممکن است از دود سیگار ما آسیب ببینند.

## یک چیز بی‌معنی

مکتب ذن، جای‌گاه جملات عجیب است، من اگر بگویم: نان سنگگی، جایی است که در تنور، سنگ می‌ریزند، و نان درمی‌آید، می‌گویی: این نویسنده، ترکیبی برای خودش اختراع کرده است. هنگامی که منطق الهی را درک نکنی، روزی می‌رسد که بر سر خدا فریاد خواهی کشید: آخر دیگر این کارت برای چه بود؟ من واقعاً معنی این کار نمی‌فهمم، خشک‌سالی چه ربطی به ظلم حاکمان دارد؟ داستان‌نویسان و فیلم‌سازانی هستند که یک کار بی‌معنی پدید می‌آورند. آن‌ها نیز نفهمیده‌اند. زندگی را یک چیز بی‌معنی می‌دانند. زندگی، جولان‌گاه خداوند است، و منطق خودش را دارد.

## درجات غرور

زندگی نامه‌ها تکه‌هایی گزینش شده از افراد گزینشی است، تصاویری اصلاحی که باز می‌تواند گزارش گر خرابی‌ها باشد. خواندن زندگی نامه‌ها نشان می‌دهد که درجات غرور، متفاوت است؛ ولی به هر حال گروه بزرگی از بشر، گمان می‌کند، کسی است، کم‌تر می‌توانی در زندگی نامه‌ها نور خدا را ببایی. حتی یک فرد دین-دار، توجه نداشته است که زندگی او باید چه باشد. بخش‌هایی از زندگی بیان می‌شود تا نشان دهد فرد مورد نظر، یک زندگی با معنا داشته است، در حالی که از معنای الهی، خالی است.

## نقش‌های گوناگون

هنرپیشه، نقش‌های گوناگونی را می‌پذیرد. در کشورهایی که دست‌مزد هنرپیشه‌ها بالاست، انگیزه‌ها بیش‌تر است. هنرپیشه، چهره‌ خود را به هم می‌ریزد، فیزیک خود را به هم می‌زند، و صدای خود را تغییر می‌دهد، و در نهایت، یک نفر که پی‌گیر کارهای یک هنرپیشه است، او را در نقش تازه، به جا نمی‌آورد. ولی به هر حال این خود اوست. نقش، تمام می‌شود، گریم را پاک می‌کنند، و همه چیز سر جای خود باز می‌گردد. شاید تغییراتی بر جا بماند؛ ولی اساس وجودی او، همان است. بیش‌تر انسان‌ها یک‌سان هستند؛ یکی مربوط به عصر شتر است، و یکی در عهد موتور زندگی می‌کند. یکی ثروت‌مندترین آدم دنیاست، و یکی ثروت‌چندانی ندارد، چند نفر می‌کوشند جلوه‌ خداوند باشند نه مرکز حلول شیطان؟ یک چیز تازه اختراع می‌شود، و به یکی از ضروریات زندگی ما تبدیل می‌شود، باید نقشی تازه را آغاز کنیم؛ ولی اصل وجودی ما همان است.

## تمرین مهربانی

بازی‌گر ممکن است تکنیکی و یا حسی باشد. در کشور ما که مردم، بیش‌تر حسی هستند، بازی‌گران نیز اغلب از این روش استفاده می‌کنند. بازی‌گر باید بنشیند، و حس‌های گوناگون را تمرین کند. تو نیز می‌توانی چنین کنی. لازم نیست بازی‌گر باشی. حتی اگر از بازی‌گری بدت می‌آید، این تمرین را انجام بده. تو در خلوت هستی، و دیگری تو را نمی‌بیند، و دوربینی از تو تصویر نخواهد گرفت. بنشین و ببین برای حس خشم، باید چه کنی. در کلاس بازی-گری، دقیقاً از همین روش استفاده می‌کنند. ویژگی یک آدم خشم‌گین چیست؟ فشار دادن دندان‌ها روی هم، مشت کردن دست‌ها. حال می‌توانی روی حسی مانند مهربانی، تمرکز کنی. دشوار است، حرکات تو باید خیلی نرم باشد. بازهم نرم‌تر. برای مهربانی، نیازی به داشتن پول و بذل و بخشش فراوان نیست. با تمرکز فکر خود، گفتار و رفتار خود را سمت و سو می‌دهی. راه دشواری است، یافتن یک ویژگی خوبی و نمایش آن و سپس درخواستی یافت که خواستاران لحن رییس کلک‌بازان، بیش از خواستاران مهربانی است.

## تنظیم

در راه سلوک باید به هرچه از دوست می‌رسد، بله بگویی، و به تمام عادت‌ها و تقلیدها نه بگویی. ما برای این آفریده شده‌ایم که حواسمان را به خدا بدهیم، و مقدار کمی نیز به فعالیت‌های مادی پردازیم، و اکنون تمام تنظیم ما برهم خورده است. به این تنظیم باید طنزیم بگوییم، درست برعکس آنچه سازنده برای ما پیش‌بینی کرده است، و یا حتی بدتر از آن، مادیات، تمام فکر و ذکر ما را گرفته است، هنگام نیایش نیز دل‌مان با خدا نیست، و یا به طور کلی، دین را کنار گذاشته‌ایم. یک دستگاه اوزالید بزرگ، دارای ویژگی‌های گوناگونی است؛ ولی مشتری‌ها بیشتر به رونوشت از کاغذ آچار و اندکی کاغذ آبنج نیاز دارند، حال اگر یک روزی یک مشتری نیاز به کاغذ ب پنج داشت، سینی مخصوص این کاغذ را باز می‌کنی، و دکمه را فشار می‌دهی؛ ولی کاغذ در مسیر، مچاله می‌شود. آن قدر به چیزهای دیگر پرداخته‌ای که دیگر توان استفاده از ویژگی‌های دیگر را نداری. هم‌چنین است یک چرخ خیاطی بزرگ و گران‌قیمت. دفترچه آن مفصل است، کارآیی‌های آن، حیرت‌آور است؛ ولی نمی‌توانی در یک دقیقه، دو نوع پارچه را با آن بدوزی. رادیو نمی‌تواند گیرنده بیش از ایست-گاه رادیویی، در یک زمان باشد.

## فریبنده

شهادت امام حسین نشان می‌دهد که به جز طمع پول و مقام، طمع ثوابی چون اطاعات از حاکم و از میان برداشتن کسی که نمی‌خواهد زیر بار حرف زور رود، به جرم خارجی‌گری، چه‌گونه می‌تواند فریبنده باشد. طمع بالاتر بودن از چهارپایان که او را به مرتبه‌ای پایین‌تر از آنان می‌کشاند؛ چنان‌که شمر پس از عاشورا گفت: اگر من اطاعت نمی‌کردم از این الاغ‌هایی که برای مسجد کوفه، آب می‌آورند، کم‌تر بودم. امام حسین کسی را برای همراهی با خود، مجبور نمی‌کند، او پی‌روی کورکرانه نمی‌خواهد؛ ولی حاکم ظالم، تقلیدگر می‌خواهد. از راه‌های گوناگون وارد می‌شود تا تو را همراه کند.



## به خاطر غذا

یک نفر پس از نماز و سخنرانی و مداحی و سینه‌زنی، یک غذا می‌گیرد، و تلوتلوخوران به خانه می‌رود. یک نفر پنج دقیقه آخر روضه را می‌آید، و غذا را می‌گیرد، و غبراق به خانه می‌رود، و نگاه مردم این است که نفر اول به خاطر غذا، آن قدر خوش حال است، و یا آن قدر بی حال شده است.

## اوج لذت

کسانی هستند که خیلی غر می‌زنند. کسانی هستند که کم و بیش، اعتراض‌هایی دارند. کسانی هستند که هنوز هنگام اعتراضشان فرانسیده است. کسانی هستند که نقش اعتراضی خود را خیلی زیرپوستی بازی می‌کنند. افرادی هستند که وانمود می‌کنند از زندگی، لذت می‌برند، باید به آن‌ها بچسبی، و ته تو دربیآوری تا خودشان را بیرون بریزند. خوب، این‌گونه که روشن است بسیاری در حال رنج کشیدن هستند. کسی که لذت را نمی‌شناسد، به اوج لذت راه نخواهد یافت، و کسی که اوج لذت را درک کرده است، پی‌گیر رسیدن به اوج‌های لذت است.

## غبراق

کسی را در خارج می بینی. چه قدر خوش حال و غبراق. حال و احوال می کنی، و او می گوید: خوب شد مهاجرت کردم، بقیه هم توی آن خراب شده بمانند تا بپوسند. پیداست کسی که چنین منطقی دارد، لذتی از زندگی خود نمی برد.

## ظواهر زیبا

اگر نگویم در بهترین مدرسه شهر که در یکی از بهترین و مشهورترین مدرسه‌های شهر، تحصیل می‌کردم. چند ناظم داشتیم که بسیار سخت‌گیری می‌کردند، در عین حالی که می‌خواستند به ما بگویند شما بهترین دانش‌آموزان هستید، و برای ما ارزش دارید. رابطه دانش‌آموزان با دست‌اندرکاران مدرسه، بسیار سرد بود. ناظم نوبت ما، یک نظم‌پلیسی ایجاد کرده بود؛ ولی بچه‌ها دور از چشم او، به شوخی‌های زننده می‌پرداختند. یک نظم به دردخور در بیرون و یک تهی شدن از درون. من که چیزی به او نگفتم، و اگر هم می‌گفتم، توان او پیش‌گیری از این فروپاشی اخلاقی نبود. امکان زیادی داشت که من محکوم شوم؛ چرا از میان این جمع بزرگ، تنها تو هستی که چنین می‌گویی؟ یا این چیزها وجود ندارد، و یا ذهن نکته‌گیر توست که به این چیزها می‌پردازد. او نیاز به حقوقی داشت که با ایجاد آن نظم، تأمین می‌شد، و ما نیز نیاز به آزادی‌هایی داشتیم که به صورت زیرزمینی دست‌یاب می‌شد. هر دو سو، توافقی پنهان داشتند. اخلاق در این میان چه برای گفتن داشت؟ انسانیت چه می‌خواست بگوید؟ آن کارها شوخی بود، و لش کن، همه جا هست، تو هم کیف کن، اگر کیف نمی‌کنی، درست را بخوان برو. اگر آدم مهمی شدی، دست من را هم بگیر. او معلم اخلاق نبود، ناظم بود. این زیبایی ظاهری و زشتی در باطن را در جامعه نیز دیدم.

## داخل صاف

مدرسه، از انضباط و نظم می‌گوید. این‌ها در نظام آموزشی ما یعنی داخل صاف قرار گرفتن، صاف ایستادن. برای پسرها، نوعی آماده شدن برای دورهٔ سربازی است؛ از جلونظام، خبردار و در نهایت، آزاد. آزاد ایستادن، باز طبق قوانین است، دست باید در پشت قرار گیرد، کمی میان پاها فاصله باشد، و باز، باید صاف ایستاده باشی. البته بچه‌ها در هنگام لزوم، به سوی هرج و مرج می‌روند. هرج و مرج را در میان بزرگسالان به خوبی مشاهده می‌کنی، در حالی که همهٔ این‌ها به مدرسه رفته‌اند، و هر روز صبح برای صبح‌گاه در گرما و سرما سر پا ایستاده‌اند. نظام آموزشی و هیچ‌کس دیگری، از انضباط ذهن نمی‌گوید. انضباطی که جامعه از ما می‌خواهد، کانالیزه شدن در کانال‌هایی است که به ما دیکته می‌شود.

## کلاس خصوصی

ناظم گفت: چرا به من نگفتی؟

گفتم: فکر کردم مزاحم کلاس خصوصیتان می‌شوم.

ناراحت شد، او در خلوتی بعد از ظهر که بچه‌ها سرکلاس می‌رفتند، یک درس خصوصی در دفتر مدرسه می‌گفت. مرور کردم، چرا ناراحت شد؟ محتوای سخنم ایرادی نداشت؛ ولی لحن من نامناسب بود. باید بازمی‌گشتم، و اصلاح می‌کردم؛ اما جگرم خنک شد، از خشم او شاد شدم. این جاست که باید درس گرفت، لحن را از این پس به گونه‌ای تنظیم کرد که موجب آزار نشود، و یا به گونه‌ای که بتواند دیگری را اذیت کند. آن‌گاه اگر کسی اعتراض کرد، بگوییم: ببین این جمله ایراد دارد؟ تو را خدا بیا ببین من حرف بدی زدم؟

## برخاسته از غرور

یک روز بعد از کلاس، وارد اینترنت شدم. در گروه من، یک درگیری از شب پیش، آغاز شده بود. دچار هیجان شده بودم. باورم نمی‌شد که گروه من، شاهد چنین ماجرای است. به جای این که ناراحت باشم، خوش‌حال بودم. بشرگاهی دچار چنین شادی‌هایی می‌شود که برخاسته از غرور است. باید زمینه صلح را فراهم آورد، نه زمینه درگیری را.

## ادامه تحصیل

یک نفر نگذاشته بود دخترش پس از دیپلم، ادامه تحصیل دهد؛ چون آنجا فاسد است. پرسش پیش می‌آید که بچه‌ها پیش از دیپلم، در محیط غیر فاسد درس می‌خوانند؟ آیا کسی که ادامه تحصیل نمی‌دهد، همین‌طور در خانه می‌نشیند، یا برای تربیت او اقدام می‌شود؟



## نیاز به اندیشه

جوان در آغاز راه، نیاز شدیدی به اندیشه دارد. درست در این زمان، باید راه خود را برگزیند. جامعه، دو راه پیش پای او می‌گذارد، در نهایت می‌تواند اندکی به راه سوم بیندیشد، و شاید با چانه زدن بسیار بتواند راه چهارمی را برای خود برگزیند؛ اما این چهارراه مدیریت شده، هیچ یک راهی نیست که او با فکر خود برگزیده باشد. فرصت او بسیار اندک، و فشار برای انتخاب، بسیار زیاد است، و او زمانی برای اندیشه ندارد. نیروی فکر، صرف حل مسأله و حفظ مطالب شده است، و این‌گونه نمی‌توان انتظار داشت که خرد، مورد استفاده قرار گیرد.

## قبیله استاد

جوانی می‌گفت: آقایی که استاد ما بود، همین‌طور در سمت دخترها به سر می‌برد، همین‌طور رویش به آن‌ها بود، و گویی قبلاً او دخترها بودند، و بعد، هنگام نمره دادن، خیلی برای پسرها کم گذاشت. من که این مطلب را می‌نویسم از این استادان داشتم، به یکی از آن‌ها نمره را یادآور شدم، و او هر بار که من را می‌بیند، مسخره می‌کند. اصلاً درنیافت من چه گفتم، او گمان می‌کند من درگیر نمره بودم، و حالا نمره بالاتر یا پایین‌تر، هنرمند نشدم! سخن من، نمره من نبود که نمره پسرها در برابر دخترها بود، و همان هنگام، و پیش‌تر از آن، هنرمند بودم. اما آن پسر که از دانش‌گاهشان می‌گفت، خیلی خوب گفت: قبیله، و او شاید بیست و سه ساله بود، و شاید این حدیث را نشنیده بود: یأتی علی الناس زمان... نساءهم قبلتهم.

## تمام مخالفت‌ها

افرادی پس از عدم موفقیت در ترافیک سنگین، و روبه‌رو شدن با بن‌بست-های متعدد، خودروی خود را گوشه‌ای می‌گذارند، و می‌گویند: همه‌اش که نشد آدم با ماشین برود، راحت پیاده می‌روم و خلاص، و هنگام پیاده‌روی، کلی غر می‌زنند. تمام مخالفت‌های ما در این حد است!

کودک ما چرا چنین پرخاش‌گر شده است؟ در نهایت، دوستان او را متهم می‌کنیم. اما این دوستان از کجا آمده‌اند؟ جسارت این که محیط آموزشی را محکوم کنیم، نداریم. ما خود او را به مدرسه فرستاده‌ایم، و بنابراین، نمی‌توانیم انگشت اتهام را به سوی محیط آموزشی نشانه رویم.

## مرگ تدریجی

هنگامی که از مرگ تدریجی می‌گوییم، شاید کسی را در نظر بیاوری که گوشه‌ خیابان زندگی می‌کند، غذای ارزان قیمت مصرف می‌کند، و چون پروتئین و ویتامین بدن او تأمین نمی‌شود، با مشکلات بسیاری دست به گریبان است؛ ولی مرگ تدریجی، سراغ ثروت‌مندترین‌های جهان نیز می‌رود. می‌توانی آثار این‌ها را بخوانی، یا با افرادی که در دست‌رس هستند، نشست و برخاست کنی، تا دریایی مردن تدریجی، پیوندی با میزان ثروت ندارد.

## جای عشق

هرجایی غرضی پنهان است که یافتن آن، چندان دشوار نیست، یک جا پول، یک جا غذا، یک جا مدرک، یک جا مقام، و در همه این جاها جای عشق، خالی است.

## تکفیری

روزهایی بود که یکی از گروه‌های تکفیری، غوغا کرده بود، هر روز مقدار زیادی جنایت انجام می‌داد. یک تصویر طنز را در این زمینه دیدم: یک نفر آیفون تصویری را برداشته، و گروه تکفیری را پشت در دیده بود. ما تاهنگامی که این چیزها در خانه ما را نزند، به خود نمی‌آییم، و آن‌ها که تلاش می‌کنند، تنها به این خاطر است که این‌ها پشت در منزلشان نیایند.

## رشد کتاب‌ها

کتاب‌ها گاهی در طول زمان رشد می‌کنند. کاتبان و مخاطبان، بر کتاب‌ها می‌افزایند. دیوان حافظ و شاه‌نامه فردوسی، این‌گونه بوده است. گروهی می‌کوشند این کتاب‌ها را به اصل خود، نزدیک کنند؛ ولی این کتاب‌ها رشد یافته، فربه شده، صیقل دیده، و مطابق نیازهای مردم، تربیت شده است.

## پذیرش مسؤولیت

اگر به خیلی‌ها از توجه به مسؤولیتشان بگویی، می‌گویند: من اصفهان‌پژوه نیستم، یا علاقه‌ای به تهران‌شناسی ندارم، اصلاً علاقه‌ای به وطن خود ندارم؛ اما بیا تا جهانی بیندیشیم، جهان به چه سوپی می‌رود؟ آیا آدم‌های غیر مسؤول که به کار خودشان سردرگم هستند، و آدم‌های بدی نیز نیستند، زمینه را برای بدتر شدن اوضاع، فراهم نیاورده است؟



## مطلبه جزیه

یک نفر از رویارویی دو نویسنده با یکدیگر، تعجب کرده بود. چه گونه ممکن است دو هم‌کار قدیمی، ناگهان بر سر مطلبی جزئی، این گونه به جان یکدیگر بیفتند؟ اول این که انسان در دوران پیری، مانند کودکی خواهد شد. یکی از ویژگی‌های کودکان، زودرنجی است. دوم این که اخلاق را باید با هرچیز دیگری مانند نویسنده بودن، ادیب بودن، دانش‌مند بودن، و مشهور بودن، جدا کنیم. کسی که روی خود، کار نکرده است، این گونه خود را نشان خواهد داد.

## به سوی تازگی

دو پزشک کهن سال هستند که هنوز کار مطب می کنند. تقریباً هم سال، تقریباً نزدیک هم. یک نفرشان حتی یک مشتری ندارد، و یک نفرشان مطبی شلوغ دارد. تفاوت آن‌ها در این است که یکی مطب خود را به روز کرده است، یک ساختمان نو، و دیگری در همان ساختمان قدیمی است. راه پله، باریک و با شیب تند، و همه چیز قدیمی. یک نفر ضرورت نوشدن را دریافته، و دیگری درنیافته است؛ ولی هیچ کدامشان اطلاعات خود را به روز نکرده اند. نو کردن لباس، و محل کار و محل زندگی، تنها یک گام به سوی تازگی است.

## سراشویی تند

استادی داشتیم که تصادف خود را چنین شرح می داد: در یک سراشویی تند، متوجه شدم، ترمزم بریده است، به خودروها برخورد کردم، و خودرو را به جدول زدم تا خودرو متوقف شود، و آسیب جانی به کسی وارد نکنم. انسان لازم است ترمز خود را همیشه مورد بررسی قرار دهد، و از آخرین فن آوری های روز استفاده کند. اما اگر ترمز او از کار افتاد، این جاست که مهارت ها به کار می آید، نباید مشکلات خود را بر سر دیگران خالی کرد. برای توقف، نیاز به برخورد هست؛ ولی برخوردها نباید با آدم ها باشد.

## بلیت استخر

می‌خواستم بلیت بخرم که یک نفر بلیت نیم‌بها را به من عرضه کرد. با نصف قیمت می‌توانستم وارد استخر شوم. بلیت نیم‌بها برای یک استخر گران‌قیمت، واقعاً به صرفه است. قبول نکردم، و برای خرید بلیت تمام بها اقدام کردم. جوان فروشنده پرسید: برایم جای سؤال است چرا این را نمی‌خری. او مشکلی برای فروش نداشت. یک دقیقه بعد، تمام بلیت‌هایش را فروخت؛ ولی باید من را به پرسش می‌گرفت. فرصت نداشتم، و توضیح ندادم. بله، من هم گناه کرده‌ام. از این کارها انجام داده‌ام، بلیتی را ارائه کرده‌ام که ویژه استفاده دیگران بوده است. بلیتی را خرید و فروش کرده‌ام که خرید و فروش آن مجاز نبوده است. من نه پیام بر هستم و نه امام؛ ولی دست برداشته‌ام. نکته این جاست که من باید برای کار خود، توضیح دهم؛ ولی کسی که خلاف انجام می‌دهد برای خلاف خود، نباید توضیحی ارائه کند.

## بیک خدا

پیکی می‌رسد، و می‌گوید: اگر خدا را می‌خواهی، دست از این کارها بردار. چه افرادی ممکن است این پیام را بپذیرند؟ احتمال اجرایی کردن آن از سوی کسانی که اهل مناسک مذهبی نیستند، شاید بیش‌تر باشد، افرادی می‌گویند: من نیایش می‌کنم، من اهل کار خیر هستم، نه خیر، خدا با من است، من خدا را یافته‌ام.

## افت انرژی

یکی از دوستان، مدت کوتاهی که در برابر صفحه نمایش رایانه می‌نشیدند، دچار خارش پوست و برافروختگی چهره می‌شود. او یک نمونه بسیار حساس است؛ ولی همه ما با در دست گرفتن وسایل الکترونیکی مانند گوشی تلفن و رایانه، دچار افت انرژی می‌شویم، و این، پیوندی با محتوای مورد استفاده ندارد. ما نگفتیم که تصاویر مستهجن، خواندن شوخی‌های زشت، و بازی‌های بیهوده، با ما چنین می‌کند. آیا من اهل گوشی و رایانه و فضای مجازی نیستم؟ چرا. این کتاب با رایانه و با دست خود من در حال حروف‌چینی است، و در فضای مجازی منتشر خواهد شد؛ سخنم، دلیل افت انرژی است، و نه پند دادن به کسی.

## نماز در دل

افرادی به ویژه شماری از جوانان می‌گویند: ما نمازمان را در دلمان می‌خوانیم. می‌خواهند نماز نخوانند؛ ولی در عین حال، علیه نماز، موضع نگیرند؛ ولی این سخن از کجا آمده است؟ هنگامی که نمایش‌گری در جامعه‌ای، بسیار شد، چنین سخنانی شنیده خواهد شد.

## روش دیگر

مرپی ورزش ما در دانش‌گاه، ابتدای کلاس، ما را به کارهای مدرسه‌ای فوتبال و سپس به بازی در تیم فوتبال وامی‌داشت. کسی اگر به فوتبال علاقه‌مند نبود، یا اگر ورزش حرفه‌ای او چیز دیگری بود، چه باید می‌کرد؟ آیا ورزش، برابر با فوتبال است؟ حال عده‌ای با دین این چنین کرده‌اند. باید به صورت دقیق مطابق میل آن‌ها به نیایش پرداخت، و هیچ روش دیگری، مورد تأیید نیست.



## انفاق

نیایش به تنهایی، آسان است، و هنگامی که پای انفاق به میان بیاید، دشوار می‌شود. اما کسانی هستند که اهل هزینه کردن در راه دین هستند؛ ولی از نیایش خود، کم می‌گذارند، و بسیار مغرور می‌شوند، و طلب‌کاریشان بیش از کسانی است که تنها به نیایش می‌پردازند.

## خرید کتاب

به عنوان مشاور خرید کتاب برای کتابخانه‌ای به نمایش گاه کتاب رفته بودم. چند پیشنهاد دادم، و مدیر کتابخانه نپذیرفت. حواسم را جمع کردم، کتاب‌ها را زیر نظر گرفتم، و یک کتاب خوب را که قطعاً به کار آن کتابخانه می‌آمد، و مشابه آن در کتابخانه، موجود نبود، پیشنهاد دادم. مدیر کتابخانه گفت: این یکی را که دیگر مشخص است الکی گفتی. واقعاً چنین کتابی به درد ما می‌خورد؟

این کتابخانه موجود است، و می‌توانی ببینی چه کتاب‌هایی برای آن خریده‌اند؛ کتاب‌هایی که مدیر کتابخانه می‌خواسته است ببیند محتوای این کتاب چیست. کنج‌کاو خود را با پول بیت‌المال، فرونشانده است. کتابداران آن چه کسانی هستند؟ دو نفر که راحت‌ترین کار را بودن در کتابخانه یافته‌اند. تنها اتاق مجموعه که موکت دارد، و بعدازظهر می‌توان در آن استراحت کرد. این کتابخانه چه جای‌گاهی در شهر و کشور دارد؟ هیچ‌کس علاقه‌ای به برخط بودن فهرست این کتابخانه ندارد. اگر تمام خریدهای ما چنین باشد، کارخانجات ما به چه سوپی می‌رود؟

## همه چیز تمام

نمی‌توانیم بگوییم یک نفر استعداد لازم را در این هنر دارد، حال باید او را به سمت و سوی معنویت دعوت کنیم، و اگر او بپذیرد، همه چیز تمام می‌شود. منتقد نمی‌تواند با دادن یک تذکر، همه چیز را تمام شده فرض کند. آنچه از هنرمند بیرون می‌تراود، حاصل زندگی و نگاه اوست، و این دو، در طول یک عمر، شکل یافته است.

## جوایز پیش‌تر

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد. افرادی معنی این شعر را این می‌دانند که به کار خود سرگرم باشند تا چه کسی به شهرت دست یابد، و بتواند جوایز بیشتری را از آن خود کند. هنگامی که برای جوایز کوچک، این اندازه بی‌اخلاقی می‌شود، جوایز بزرگ، جولان‌گاه چه عقده‌هایی است؟ آن‌هایی که باید بدانند، می‌دانند.

## سخنران ثابت

به انجمن ادبی رفته بودم. سخنران اصلی در جای گاه قرار گرفت. او یک پزشک بود که دارای اطلاعات درستی از ادبیات و آگاهی‌های ژرفی از عرفان نبود. روشن شد که او سخنران ثابت جلسات است. مدرک او در این جمع، بالاترین بوده است، و او را به عنوان سخنران تعیین کرده‌اند. او مرتب و بدون چشم‌داشت آمده است. رشته تحصیلی او چیز دیگری است، و او فرصت مطالعه و استعداد لازم را در زمینه ادبیات ندارد. ولی پای سخنرانی‌های یک نفر در تلویزیون نشسته است. اگر همین‌طور سخنان او را نقل کند، سرقت محسوب می‌شود، بنابراین، مرتب تکرار می‌کند که من، شاگرد او هستم. شاگردی می‌تواند از طریق صوت و تصویر باشد؛ ولی به شرطی که سخنرانی‌ها عمومی نباشد. کلی‌گویی‌های یک آدم سطحی برای عموم، چیست که بخواهد به شاگردی بینجامد؟

## امروز و دیروز

شماری از شاعران به تقلید از شاعران گذشته می‌پردازند؛ چون شعر آن‌ها را ماندگار یافته‌اند، و شماری دیگر، زبان امروز را برای شعر خود برگزیده‌اند تا خود را از تکرار، رها کرده باشند. این‌ها خودشان یا با بحث با دیگران، مطالعه آثار و عضویت در انجمن‌ها، یا الگوهایی را برای خود برگزیده‌اند، به این‌جا رسیده‌اند. زبان، همه چیز نیست، کار آنان که با زبان امروز می‌گویند، یگانه نیست، و کار آنان که به زبان دیروز می‌گویند، یک تقلید است، و هر دو گروه، توجهی به محتوا و این‌که شاعر باید چه کسی و چه‌گونه انسانی باشد، توجهی ندارند.

## رئیس انجمن

پژوهش جالبی است که ببینی ماندگاری و شهرت در نظر دیگران چه گونه است؟ عده‌ای خود را مشهور می‌دانند، و فکر می‌کنند اگر بمیرند، نامشان تا ابد در صفحه روزگار خواهد بود. اما آنان که در طلب شهرت‌اند؛ جوانان چه برنامه‌ای برای شهرت دارند، و کهن سالان چرا به شهرت دست نیافته‌اند؟ در سرزمین ما، شاعران بسیاری، در دست‌رس هستند، یک نفرشان شاید ماندگاری را در عضویت در انجمن‌ها بجوید، و شاعری دیگر در راه‌اندازی یک انجمن. کسی که رئیس انجمن است، و هنوز نتوانسته است غوغایی به پا کند، در پی یک نوآوری است، افزودن یک نوع شعر، و مجموع همه این‌ها هیچ است.

## نشانی سرراست

یکی از دوستان از من برای کتابی که در حال نگارش آن بود طلب یاری کرد. پرسیدم به عنوان مثال برای کدام بخش کتاب می‌توانم در خدمت باشم؟ برای زندگی‌نامه مؤلف تفسیر اطیب البیان. او هم‌روزگار با ما بوده است، و بنابراین، منابع، کم‌تر به او پرداخته‌اند. همین مطالب اندک، تکرار دارد، و ممکن است ضد و نقیض باشد. او توجه نداشت که باید از من، تحقیق کند. من با او، در یک محل بوده‌ام. اما بهتر از این، مراجعه به خواهرزاده‌های اوست. از اتفاق جناب پژوهش‌گر با یکی از خواهرزاده‌های او، هفته‌ای چند روز، همکاری داشت! بهتر از این هم هست، فرزندان او. یکی از آنان در دانش‌گاه، هم‌کار جناب پژوهش‌گر بود! انسان، نشانی سرراستی مانند اطرافیان خود را فراموش می‌کند، و سراغ عارفی در کوه‌های هیمالیا می‌گردد. اما یک نشانی سرراست‌تر، خود آدمی است.



## باغ وحش

شماری از مردم، برای حیوانات باغ وحش، خیلی دل می‌سوزانند؛ چرا ما دلفین-ها را محصور کرده‌ایم، چرا شیر باغ وحش نمی‌تواند سلطنت کند؟ همه این‌ها درست است؛ ولی ما بر سر خود چه آورده‌ایم؟ انسان محصور در شهر، به چه سویی می‌رود؟ تمام امکانات در اختیار اوست، و دلش خوش نیست. آیا تفاوتی میان ما و حیوانات وجود دارد؟ چرا به خود نمی‌نگریم که در قفس گرفتار شده‌ایم، و با انواع بیماری‌های روانی، چشم به پزشکی داریم که توانی برای دور کردن بیماری از ما ندارد؟ می‌گویند حیوانات، هم جنس‌بازی نمی‌کنند، چرا انسان چنین می‌کند؟ انسان طبیعی چنین نمی‌کند، انسان محصور به این راه کشیده می‌شود، همان‌گونه که حیوانات در باغ وحش می‌توانند به این راه، بروند. چه کرده‌ایم که انسان، حال طبیعی خود را از دست داده است؟

## مراقبه درخت

دیشب در مجلس ذکر، متوجه چیزی روی لباس خودم شدم. شاید کسی چیزی به من پرتاب کرده است. نگاه کردم دیدم یک سوسک است. ما در حیاط خانه نشسته بودیم، و این یک چیز طبیعی بود. پرواز کرده، و روی شانه من نشسته بود. نگاهش کردم تا خودش رفت. همه نمی‌توانند صدای ذکر موجودات را بشنوند؛ ولی شیوه مراقبه آنان، قابل مشاهده است. گیاه چه صبری دارد تا بتواند ریشه خود را به آب برساند، و یا در انتظار باران باشد. چه مراقبه‌ای دارد تا متناسب با فصل، به وظیفه خود عمل کند.

قرآن کریم دربارهٔ ابراهیم می‌فرماید: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ**، و در حدیث آمد است: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ** یا انه او اب. کم‌تر کسی گفته است که او اه به معنی آه کشنده است، و بیش‌تر گفته‌اند به معنی کسی است که بسیار به یاد خدا یا توبه‌کننده است. اما پایان اذکاری مانند الله، لا اله الا الله، و ذکر توبه یعنی استغفرالله به الله می‌انجامد، و الله به آه ختم می‌شود. پس می‌توان بین ذاکر خدا و یا توبه‌کننده، با آه کشنده را جمع کرد. کسانی که به ذکر، عادت ندارند، می‌توانند از آه کشیدن برای دفع کینه‌ها استفاده کنند.

## سفر

سفر از گونه‌ای که قرآن به آن سفارش می‌کند، نیازمند دیدۀ عبرت‌بین و برای تقویت دیدۀ عبرت‌بین است. چه کسانی را می‌شناسی که این‌گونه سفر کرده‌اند؟ چند سفر به این شیوه، انجام داده‌ای؟ آیا برای تقویت دیدۀ عبرت‌بین خود برنامه‌ریزی کرده‌ای؟ آیا چند سفرنامه با این دیدگاه نوشته شده است، و چند تا از آن‌ها را خوانده‌ای؟

## چه جماعتی

گفته‌اند که خواندن نماز با به پا داشتن نماز، تفاوت دارد. به پا داشتن به معنی نمازی است که با جماعت خوانده شود. اما این‌جا نکته‌ای دیگر باید در کار شود، این که چه جماعتی و با چه شرایطی؟

## نمودار ارشد

یکی از دوستان قدیمی را دیدم. همیشه در چنین ملاقات‌هایی سخن از شغل به میان می‌آید. به ویژه کسانی که گمان می‌کنند طرف مقابلشان در جای پراهمیتی سرگرم کار است، و می‌تواند دست آن‌ها را بگیرد. او هیچ‌گاه نخواست است من را بشناسد، و من نیز چیزی زیادی از خودم به او نگفتم. از آن‌جا که به فیلم و سینما علاقه داشتم، فکر می‌کرد چند سال دیگر، کارمند آن اداره شوم. به او گفتم من سال ۱۳۷۸ با آن اداره، هم‌کاری داشتم. نمودار رشد افراد، آن چیزی نیست که ما می‌پنداریم. یک نفر ممکن است از جایی بیرون بیاید، نه این‌که تا پایان عمر در آن‌جا بماند. آیا نظام آموزشی می‌تواند زمینه ارتقای فرد را تا پایان عمر، فراهم آورد؟

## حکمت آمیز

حاصل عمر خیلی‌ها به حکمت نمی‌انجامد؛ ولی ناگوارتر، کسانی هستند که با کتاب سروکار دارند، و ناگوارتر کسانی که خود، مدرّس و پدیدآورنده‌اند، و بدترین آن‌ها کسانی هستند که با فلسفه سروکار دارند؛ ولی دست آخر، دریغ از این که بتوانند یک جمله حکمت آمیز بگویند.

هر کاری در آغاز می‌تواند با ذکر استادان و هم‌کلاسان و محل تحصیل باشد، تو می‌دانی من چه استادانی داشتم، هم‌کلاسان من هرکدام به کجاها رسیدند، من چه کتاب‌هایی را خواندم، اکنون چه کتابی را در کدام مرکز آموزشی، تدریس می‌کنم، چند تا شاگرد دارم؟ ولی اگر بخواهد در همین جا درجا بزند که فایده‌ای ندارد. این‌هایی که چیزی نشده‌اند، به دیگران بند می‌کنند، بگو ببینم در کجا تحصیل کرده‌ای؟ این مدرسه و این شهر که فایده ندارد. یک نفر به این چیزها نمی‌بالد، و در عوض، به جایی که باید برسد، رسیده است. نه به تحصیلش می‌نازد، و نه به تدریسش. دانش آموخته و مدرّس، بسیار است، و نظریه‌پرداز، اندک، و نظریات به دردبخور، بسیار اندک.

پیش از ورود به سالن امتحان، تذکراتی از بلندگو، پخش می‌شود. یک سال اضافه کرده بودند: شماره صندلی‌ها را باید از اینترنت ببینید. اما هرچه تلاش می‌کردیم، نمی‌شد. از این سایت، از آن سایت، از اینترنت منزل، از کافی‌نت، نه خیر، نبود. شماره‌ها چند دقیقه پیش از امتحان، در ورودی سالن، نصب می‌شد. هرکسی گمان می‌کرد نکند اشکال از او باشد، نکند اوست که نمی‌تواند این شماره را از اینترنت، به دست آورد، نکند شماره او را اعلام نکرده‌اند. نکند چون آغاز امتحانات است، چنین وضعیتی حاکم است. پس از مدتی روشن شد نه خیر، وضعیت همه، یکی است؛ ولی بلندگوها باز اعلام می‌کردند: یک هفته پیش از امتحانات، شماره صندلی‌ها از طریق... این‌جا ساده‌ترین راه‌کار این بود که نوار ضبط شده، پخش نشود. بله، ما در زندگی خود، اگر سخنان نادرست را تکرار نکنیم، کافی است. یک نفر مطلبی در فضای مجازی می‌نویسد که یک نفر گفته است، بعد، ما آن را برمی‌داریم، و در کتاب خود، وارد می‌کنیم. این ضبط صوت‌ها باید خاموش شود، تا سخنان خوب، شنیده شود.



## آغاز حکمت

عمری در کار درس و کتاب بوده است، و اکنون در دورهٔ کهن سالی چه می‌کند؟ چشم او به تلویزیون و گوش او به رادیوست، و دهان او مانند ضبط صوت است، واژگان محدودی را برای دخالت‌جویی در زندگی دیگران، تکرار می‌کند. کهن سالی برای دیگری، آغاز حکمت است، کلمات او سال‌ها مرجع حقیقت-جویان به شمار می‌رود.

## غلط بزرگ

دو خودرو با یکدیگر برخورد می‌کنند. دو راننده پیاده می‌شوند، نگاهی می‌اندازند، و می‌خواهند بروند. پیرمردی سر می‌رسد، و خطاب به یکی از آن‌ها می‌گوید: تو تازه گواهی‌نامه گرفته بودی، و اما تو، فاصله را از جدول به کم‌تر از شصت سانتی‌متر رساندی.

این پیرمرد از کجا می‌داند آن آقا، تازه گواهی‌نامه گرفته است؟ آیا در راه‌نمایی و رانندگی خدمت می‌کند، و تاریخ صدور تمام گواهی‌نامه‌ها را می‌داند؟ آیا سن و سال آن آقا کم است، یا کم به نظر می‌رسد؟ آیا پیرمرد، گواهی‌نامه او را دیده است؟

اما آیا این تصادف، چه ارتباطی با فاصله میان خودرو و جدول دارد؟ آیا فاصله خودرو تا جدول، کم‌تر از شصت سانتی‌متر است؟ اگر نگاه کنی، می‌بینی خیر.

خوب، دو جمله از دهان پیرمرد بیرون آمده است که هر دو، پر از نادرستی است. در پس سخن او، میل به درست کردن دعوا، و تمایل به مطرح کردن خود، دیده می‌شود. این سخن در این‌جا ممکن است به جایی برنخورد؛ ولی هنگامی که پژوهش‌گران ما چنین غلط، اظهار نظر می‌کنند، و برای نادرستی-های خود، صفحه را پر از ارجاع می‌کنند، چه باید گفت؟ سردبیر به عنوان و شهرت نویسنده و شمار ارجاعات می‌نگرد، و توجه ندارد که اصل گفتار او، یک غلط بزرگ است.

## واردات

سال‌ها تلاش می‌شود که ملّتی از وابستگی‌ها نجات یابد. پیداست که مسأله اصلی، تولید داخلی و رهایی از واردات نیست. با تکیه بر تولید داخلی، نوع وابستگی‌ها ممکن است تغییر یابد؛ ولی اصل وابستگی، برجاست. یک خودرو از خارج، وارد می‌شود، اگر کارخانه آن را داشته باشیم، باید قطعات آن را وارد کنیم. آیا ممکن است ملّتی تنوع‌طلب، همه چیزهای خود را خود، تولید کند؟ رهایی از وابستگی، نیاز به تحولی در درون ما دارد، و نه در صنعت ما.

## خوش آمد

می‌گویند کاری کن که چند سال دیگر، خودت از خودت خوشت بیاید. سلیقه-ها تغییر می‌کند. اطرافیان ما تغییر می‌کنند، نظریات آنان تغییر می‌کند. ما نماینده دیگران می‌شویم، هفت تا ده سال برای دریافت مدرک دکتری می‌رود، و یک عمر باید گذاشته شود تا دیگران، ما را به آن مدرک بشناسند، یک راه ساده‌تر این است که هم اکنون کاری کنیم که خودمان از خودمان خوشمان بیاید. اگر یک بار دیگر که هیچ، بارها و بارها به دنیا بیاییم، همه چیز تغییر یافته است، و ما باید بدو بدو را آغاز کنیم، و دست آخر به آن خوش آمد نرسیم.

تولید پس‌ماندهایی که به این زودی به طبیعت باز نمی‌گردد، یکی از مشکلات ماست. نخستین پلاستیک تولید شده، هنوز به چرخه طبیعت بازنگشته است. گویی بشر که در پی جاودانگی و طول عمر خود بود، به تولید چیزهای بادوام، پرداخته است. دست‌ساخته بشر، از خود بشر، جلوزده است. برگ درختانی و گل‌برگ گل‌هایی بو می‌دهد، اما چه باید کرد که این بو، ماندگار باشد؟ نتیجه را در عطرها و ادکلن‌ها می‌بینی که دوست‌داران سلامت، درباره زیان آن‌ها داد سخن داده‌اند. گل، زود از دست می‌رود، و نتیجه تلاش بشر را برای ماندگاری، در گل‌های مصنوعی می‌بینی. ماندگاری از نوعی که بشر در پی آن افتاده است، او را به چه تبدیل کرده است؟

# فهرست مطالب

۳.....	پیش گفتار .....
۴.....	مقدمه .....
۵.....	برای جنگ .....
۶.....	سایه صلح .....
۷.....	مانند کودکی .....
۸.....	آموزش جدی .....
۹.....	ویران گری .....
۱۰.....	بدترین توهین .....
۱۱.....	تنها هستی .....
۱۲.....	هفتگی .....
۱۳.....	فرار کرد .....
۱۴.....	حذف اضافات .....
۱۵.....	یک نوع رقابت .....
۱۶.....	حوصله شنیدن .....
۱۷.....	تمام وجود .....
۱۸.....	جوراب اضافه .....
۱۹.....	یک چیز بی معنی .....
۲۰.....	درجات غرور .....
۲۱.....	نقش های گوناگون .....
۲۲.....	تمرین مهربانی .....
۲۳.....	تنظیم .....
۲۴.....	فریبنده .....
۲۵.....	به خاطر غذا .....

- ۲۶..... اوج لذت
- ۲۷..... غبراق
- ۲۸..... ظاهر زیبا
- ۲۹..... داخل صف
- ۳۰..... کلاس خصوصی
- ۳۱..... برخاسته از غرور
- ۳۲..... ادامه تحصیل
- ۳۳..... نیاز به اندیشه
- ۳۴..... قبله استاد
- ۳۵..... تمام مخالفت‌ها
- ۳۶..... مرگ تدریجی
- ۳۷..... جای عشق
- ۳۸..... تکفیری
- ۳۹..... رشد کتاب‌ها
- ۴۰..... پذیرش مسؤولیت
- ۴۱..... مطلبی جزئی
- ۴۲..... به سوی تازگی
- ۴۳..... سرایشی تند
- ۴۴..... بلیت استخر
- ۴۵..... پیک خدا
- ۴۶..... افت انرژی
- ۴۷..... نماز در دل
- ۴۸..... روش دیگر
- ۴۹..... انفاق
- ۵۰..... خرید کتاب
- ۵۱..... همه چیز تمام

۵۲.....	جوایز بیش‌تر
۵۳.....	سخنران ثابت
۵۴.....	امروز و دیروز
۵۵.....	رئیس انجمن
۵۶.....	نشانی سراسر است
۵۷.....	باغ وحش
۵۸.....	مراقبهٔ درخت
۵۹.....	آه
۶۰.....	سفر
۶۱.....	چه جماعتی
۶۲.....	نمودار رشد
۶۳.....	حکمت‌آمیز
۶۴.....	شماره‌ها
۶۵.....	آغاز حکمت
۶۶.....	غلط بزرگ
۶۷.....	واردات
۶۸.....	خوش‌آمد
۶۹.....	بادوام
۷۰.....	فهرست مطالب